

## بر بال خاطره،

### بیاد و خاطره‌های چند از مفسر بزرگ قرآن، استاد محمد تقی شریعتی

محمدعلی مهدوی‌راد

استاد محمدتقی شریعتی مزینانی (۱۲۸۸ - ۱۳۶۶) از عالمان، متفکران، مفسران، مصلحان و بیدارگران بزرگ روزگار معاصر ماست. استاد بروزگار حاکمیت جهل و ستم و گسترش کفر و الحاد در خراسان یک تنه علیه جهل گستری‌ها، دین ستیزی‌ها و فضیلت‌سوزی‌ها حاکمیت شیطانی پهلوی به پا خاست، و با تلاشی سترگ و حرکتی خستگی‌ناپذیر و خروشی بی‌آرام در پیشگاه خداوند سبحان ادای دین کرد. آنانکه سالیان در محضر استاد تلمذ کرده‌اند و یا با استاد همدلی و همراهی و همکاری داشته‌اند بر بینادلی، پاک‌نهادی، ژرف‌اندیشی، مرزداری، حق‌گستری و حقیقت‌گویی، غیرت دینی، ادب نفس و ادب بحث داشتن، و چونان شمع سوختن و روشنایی دادن و زندگی و جان و تن را در مسیر هدف ایثار کردن یک داستاند، به اندکی از داوری علامه بزرگ استاد شهید مرتضی مطهری بنگرید:

استاد شریعتی که از یک خانواده اصیل روحانی و دانشمند خراسان است و ایمان و اعتقاد عمیق به قرآن در اعماق روحش خانه کرده است نمی‌توانست به تعلیم و تربیت نوجوانان بسنده کند آتشی در دل داشت که او را آرام نمی‌گذاشت، در تحولات پس از شهریور ۱۳۲۰ که تبلیغات ضداسلامی و ضدخدایی در سطح فرهنگیان و دانشجویان و دانش‌آموزان اوج گرفت، استاد شریعتی یک تنه در خراسان بپا خاست و جهادی که احساس می‌کرد بر عهده اوست آغاز کرد. کار این جهاد آنچنان دشوار بود که سالهای متوالی خواب و خوراک و آسایش او را به حداقل ممکن رساند.<sup>۱</sup>

۱. خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت، استاد محمدتقی شریعتی، (مقدمه)، ص ۱۱.

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که همدلی و همراهی بسیاری با استاد داشته‌اند درباره وی نوشته‌اند:

«این رادمرد دینی از پیشروان و پایه‌گذاران اندیشه «بازگشت به قرآن و نهج‌البلاغه» و خود مفسر قرآن و مدرس و شیفته نهج‌البلاغه بود. خدمت ارزنده او در تعلیم و تربیت اسلامی نسل جوان و مبارزه پی‌گیر و دشوار او با تفکرات الحادی، آن هم در هنگامی که روشهای مناسب برای این مقابله فکری و سیاسی کمتر شناخته شده و میدان در برابر تبلیغات گروههای الحادی وابسته، کاملاً گشوده بود، یکی از صفحات درخشان زندگی اوست»<sup>۱</sup>.

استاد محمدتقی شریعتی از آن جمله عالمانی بود که با دانش برگرفته از - آموزه‌های تقلین - جان خویش منور ساخته بود؛ و از جمله آن راست‌قامتان جاوید پهنه وعظ و ابلاغ و حق‌گستری بود؛ که رهایی انسانهای مانده در کمند صیادان و شیادان و زدودن تیرگی‌ها و سیاهیها از مسیر حرکت جوانان و جستجوگران حق را هدف گرفته بود و در تحقق آن از هیچ دریغ نورزید. شریعتی مفسر بزرگ قرآن از آن بلند همتان و تلاشگران خستگی‌ناپذیر میدان تبیین حق، تبلیغ دین و تفسیر آیات مبین بود که با بیان و بنان به «تفسیر آفتاب» نشست و آموزه‌های والای مکتب را تبیین کرد و معارف ناپیدا کرانه قرآن، نهج‌البلاغه و معارف اهل‌بیت(ع) را بگستراند و به تعبیر استاد شهید مرتضی مطهری:

«همه همت و سعیش این بود که در آن طوفان سهمگین «بگیرد غریق را» و چقدر فراوانند غریقانی که تنها دستی که به طرف آنها دراز شد و آنها را نجات داد، دست بی‌طمع شریعتی بود»<sup>۲</sup>. آنچه در پی خواهم آورد خاطراتی است از آن چهره منور تاریخ تشیع معاصر و همه و همه در جهت همان حقایقی که اکنون از خامه این دو بزرگوار نقل کردم.

## آغاز آشنایی

بر بخشی از حوزه علمیه مشهد و فضای فرهنگی - دینی آن در روزگاری که این بنده تحصیل علوم دینی را آغاز کردم نوعی «جمود فکری» و «خمود عملی» حاکم بود، سالیان پیشتر وضع دینی به لحاظ حضور گسترده جریانهای الحادی از جمله «حزب توده»، بسی ناهنجار بود<sup>۳</sup>. در آن سالها آغاز اوج‌گیری اندیشه‌های زنده‌یاد دکتر علی شریعتی بود، که واکنشهای گونه‌گونی را در سطح جامعه ایجاد کرده بود، و در شهرهایی مخالفت‌هایی را برانگیخته بود از جمله در شهر مشهد مقدس به یاد دارم که در یکی از سالها بیشترین جهت‌گیری منبرهای مشهد نقد آراء شریعتی بود، از جمله شیخ محمدرضا نوغانی از وابسته‌گان به رژیم شاهنشاهی و سخنگوی محافل آنچنانی که یک دهه در نوغان و در

۱. بخشی از پیام آیت‌الله خامنه‌ای به مناسبت درگذشت استاد.

۲. همان.

۳. بنگرید نمونه را به یادنامه استاد محمدتقی شریعتی، ۳۵ به بعد مقاله آقای دکتر رکنی، و نیز مجموعه آثار همایش استاد محمدتقی شریعتی، ج ۱، مقاله «چون غرض آمد هنر پوشیده شد»، به همین قلم، ص ۸۴ به بعد.

بر بال خاطر، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن،... / محمدعلی مهدوی‌راد

مسجد امام رضا(ع) بر پایه جزوه‌های «دکتر چه می‌گوید» علیه شریعتی سخن می‌گفت (به این جزوه‌های در مقامی اشاره کرده‌ام).

ما نیز که در آغازین سالهای طلبگی به سر می‌بردیم، در همین جریان غالب به اصطلاح «مخالفت با شریعتی» بودیم. روزی در آستانه ورودی یکی از درب‌های ورودی مسجد گوهرشاد که در محدوده‌ای اندک یک کتابفروشی مستقر بود در کنار صاحب آن دوست دیرینه‌ام جناب حاج حسین علی‌زاده ایستاده بودم که جوانی خوش سیما از راه رسید<sup>۱</sup> و از یکی از آثار دکتر شریعتی پرسید (حتماً چنان می‌پنداشته است که شریعتی خراسانی است پس مرکز نشر آثار وی!!) این بنده در آن روزگاران جوانی با احساس مسئولیت هدایتگری شروع کردم به نصیحت کردن به آن جوان و تاخت و تاز به شریعتی و آراء و افکار او که هرگز حتی یک کتاب از آن بزرگوار نخوانده بودم. آن جوان عزیز گویا به فراست دریافت همه گفته‌های من با واسطه است،<sup>۲</sup> از این رو با نهایت ادب گفتند: شما روحانی هستید، باید موضع اصلاح و نصیحت داشته باشید ولی بهتر است نوشته‌های شریعتی را بخوانید و در آنها دقت کنید و به نقد آراء او بپردازید، اشکالی که ندارد هیچ بسیار هم خوب است. بنده چنانکه «افتد و دانی» از خدایش که پنهان نیست چرا از بنده‌اش پنهان باشد کمابیش شرمند شدم. آن بزرگوار در ادامه از آدرس منزل پدر دکتر شریعتی یعنی استاد محمدتقی شریعتی پرسید که با گران جانی دوست عزیز ما حضرت آقای علیزاده مواجه شد این دیدار کوتاه دو ثمره بزرگ

۱. حسین غلامی اصفهانی که آن روزگاران دانشجوی دانشگاه ملی بود. جوانی مستعد پر مطالعه، خوش قلم. این حادثه باعث شد که رابطه ما بگسترند و پس از سالها که بنده به قم هجرت کردم روابط ما نیز گسترده‌تر شود آن بزرگوار در خیابان نواب آن زمان در خانه‌ای کوچک با مادر بزرگش زندگی می‌کرد و در همسایگی‌اش چندتن از دوستانش و همه دانشجویان دانشگاه ملی (= اکنون شهید بهشتی) در سالها که من قم بودم و آن عزیزان در تهران در تبادل اعلامیه‌ها و متون انقلابی و ایجاد رابطه بین قم و تهران با هم بسیار همکاری کردیم. پس از انقلاب آقای غلامی را یک بار در مکه مکره و در حرم الهی در آستانه «باب السلام» دیدم، که گویا مسئولیت گمرک تهران را داشت و پس از آن ندیدم، هرکجا هست خداوند! سلامت دارش.

۲. متأسفانه آن روزها چنین بود و اکنون نیز غالباً چنین است یک خاطره بیاورم، عالمی بزرگوار در مشهد (ر.ع.خ) شبهای چهارشنبه «نهج البلاغه» می‌گفتند، اهل قلم بود و دارای آثاری چند، حقاً جلساتی سودمند بود و کارآمد. شبی یکی از مستمعان پرسید از کتابهای دکتر شریعتی چه کتابی بخوانیم گفت هیچکدام، همه کتابهایش انحرافی است و مشتمل بر مطالب باطل، و تأکید آن جوان چاره‌ساز نبود و جواب همان بود. دوست عزیز ما حضرت علیزاده در همان کتابفروشی و بگونه‌ای زیرمیزی رساله‌های حضرت امام خمینی را پخش می‌کردند که البته در آن زمان جهادی بزرگ بود و من از جمله عاملان پخش بودم روزی به شاگرد ایشان که فرزند همان عالم بود و بسیار نیک نفس گفتم چند جلد رساله می‌خواهم گفت: لیستی از آثار دکتر شریعتی بده من رساله می‌آورم. دکتر در یکی از جزوه‌های اسلام‌شناسی تهران عناوینی از کتابها و جزوه‌هایش را برای مطالعه بیشتر معرفی می‌کند که آن لیست حدود ۲۰ عنوان است، اینها را رونویس کردم و دادم به این جوان، شب چهارشنبه آن عالم جدید فرمودند دکتر شریعتی براساس جستجو و تتبع و تحقیق ما حدود بیست عنوان کتاب دارند و همه مشتمل بر باطل است و باید خود و جوانانمان مواظب باشید. به فرزندش گفتم فلانی! بابا اینها را دیده است گفت نه!! همان لیست شماست فاعتبروا یا اولی الابصار

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

داشت: (۱) دوستی با آن جوان نیک اندیش پراطلاع که بعدها و پس از هجرت من به قم زمینه همکاری‌های بسیاری شد در مسیر تبادل استاد مبارزه؛ (۲) آشنایی با استاد محمدتقی شریعتی مزینانی. باری آن جوان از من آدرس گرفت و من نیز از او، رفت. پس از آن از آقای علیزاده پرسیدم مگر پدر دکتر در مشهد زندگی می‌کند، گفت بلی، و این بار در مقابل پرسش من از آدرس منزل استاد گرانجانی نکردند و آدرس دادند و من فردای آنروز به محضر استاد شتافتم «جهانی بنشسته در گوشه‌یی». از آن پس در هر هفته به محضر آن بزرگوار می‌رسیدم روزگار کهولت سن آن بزرگوار بود، بسیار تکیده و به اصطلاح «بازنشسته» از استاد شهید مطهری بشنوید که نوشته‌اند:

... نشانه‌ای که از آن همه بی‌خوابیها و تلاشهای پی‌گیر و طاقت‌فرسا باقی مانده است یکی پیروی و فرسودگی زودرس استاد شریعتی است که او را حدود بیست سال پیرتر و فرسوده‌تر نشان می‌دهد...<sup>۱</sup> در این دیدارها افزون بر آشنایی با بسیاری از چهره‌های برجسته جامعه فکری و دینی بهره‌های فراوانی در حد توان و ظرفیتی که داشتیم از محضر استاد می‌بردم. استاد با نهایت مهربانی و فروتنی همگان را می‌پذیرفت و با حوصله به پرسشها گوش می‌داد و پاسخ می‌داد. اندکی از خاطرات و نکته‌های ارجمند و درس‌آموز را در این صفحات می‌آورم:

۱. یکی از آثار ارجمند استاد محمدتقی شریعتی مزینانی کتاب «فایده و لزوم دین» است که بازنگری و بازنگاری هجده سخنرانی است در «رادیو» خراسان. استاد در ضمن مقدمه‌ای که برای چاپ چهارم رقم زده‌اند نوشته‌اند:

خلاصه گفتار این است که بشر امروز نیاز مبرم به دین دارد و این نیاز را تقریباً دارد احساس می‌کند ولی دینی جز اسلام نه بجا مانده و نه سودی که انتظار و توقع می‌رود از هیچ یک از ادیان و مذاهب موجود می‌توان برد و اسلام حقیقی و صحیح هم همانی است که بوسیله خاندان پیغمبر و از طریق مذهب تشیع به ما رسیده است...<sup>۲</sup>

استاد شهید مرتضی مطهری در یادکرد آثار استاد شریعتی که آنها را (= سودمند و ذی‌قیمت) دانسته است ابتدا از «فایده و لزوم دین» نام می‌برد (خلافت و ولایت، ص ۱۱) و استاد محمدتقی شریعتی مزینانی داوری استاد مطهری را درباره این کتاب بدین گونه گزارش کرده است:

... گفتند آقا! من این کتاب «فایده و لزوم دین» را تا این اواخر نخوانده بودم، موفق نشده بودم که آن را مطالعه کنم و اخیراً خواندم. این چقدر کتاب خوبی است گفتم؛ مبالغه می‌کنید و برای دلگرمی ما از این کتاب تعریف می‌کنید، گفتند نه، بین من و تو که این حرفها نیست، جداً کتاب خوبی است، برای تمام طبقات و من از اول تا آخر را با دقت خواندم و بسیار خوب بود...<sup>۳</sup>

۱. خلافت و ولایت، ص ۱۱.

۲. فایده و لزوم دین، ص ۱۹، کانون نشر کتاب - مشهد.

۳. مجموعه آثار استاد محمدتقی شریعتی، ج ۱، ص ۲۲۲.

روزی در آن روزگاران تحصیل در مشهد و توفیق دیدارهای مکرر حضرت استاد، دوست عزیزم جناب آقای حاج حسین علیزاده (که ذکر جمیلش در سطور گذشته رفت) به بنده گفتند کتاب «فایده و لزوم دین» استاد شریعتی برای نسل جوان اهل مطالعه بسیار سودمند است و بسیار به سراغ آن می‌آیند و در بازار نیست، خوب است با هم به محضر استاد برویم و اجازه چاپ مجدد را بگیریم.

پذیرفتم و رفتیم. استاد ابتدا نپذیرفتند و گفتند چه نیازی هست؟ عرض کردم استاد در بازار کتاب نیست و ایشان که مورد مراجعه هستند بویژه بلحاظ جایگاهی که دارند (آوردیم که کتابفروشی ایشان در آستانه ورود به گوه‌رشاد بود از طرف بازار سرپوشیده در مجاورت مدرسه پریزاد و مورد مراجعه بسیار زائران) بالاخره پذیرفتند و فرمودند، من نسخه‌ای ندارم، پس نسخه‌ای بیاورید نگاهی بکنم، من نسخه خودم را که به قطع جیبی بود خدمتشان تقدیم کردم، پس از چند روز رفتیم تحویل بگیرم، استاد مواردی را که لحن تند و گزنده‌ای درباره دستگاه حکومت داشت به پندار اینکه اجازه نشر نمی‌دهند، حذف کرده بود، عرض کردم استاد شیرینی و جاذبه‌اش به همین هاست، لبخندی زدند و فرمودند: شما جوانها پرشور و حرارتید اگر این گونه می‌پسندید باشد، گفتم شاید اجازه نشر ندهند....

کتاب را گرفتم و خرسند به پیش دوستم بردم. گفتند چیزی مرقوم نفرمودند؟! گفتم مثلاً چی؟! گفتند: اجازه نشر! گفتم من نخواستم. با هم به محضر استاد برگشتیم، آقای علیزاده گفتند این کتاب را قبلاً ناشرانی چاپ کرده‌اند آنها مدعی نمی‌شوند، فرمودند، من با کسی قراردادی ندارم! و از کسی چیزی نگرفته‌ام، و تعهدی هم ندارم. آقای علیزاده اصرار کردند، استاد کاغذی برداشتند و با خطی بسیار زیبا امتیاز نشر را به اسم ایشان نوشتند.

آقای علیزاده گفتند: استاد در این یادداشت از «حق التألیف» چیزی مرقوم نفرمودید. استاد فرمودند نمی‌خواهم ایشان اصرار کردند، استاد نپذیرفت و فرمودند: آقا من زهدنمایی نمی‌کنم، از هر آنچه نوشته و یا گفته‌ام چیزی نگرفته‌ام، زهدنمایی نمی‌کنم، نمی‌خواهم مسائل معنوی را با امور دیگر مخلوط کنم. آقای شیخ عبدالکریم شریعتی داماد استاد و از شاگردان همیشه همراه ایشان در مقامی گفته‌اند: مسئله دیگری که قابل ذکر است تقوای مالی ایشان است، در این مدت که با ایشان بودیم تحمل و صبر زیاد ایشان در برابر مشکلات زندگی را می‌دیدیم، در زندگی مشکلات داشتند ولی در برابر آنها تحمل و صبر می‌کردند، همان اوایی که کانون افتتاح شد معمول بود که تحفه‌هایی برای افراد بیاورند ایشان این تحفه‌ها را در بست رد می‌کردند و می‌گفتند که راضی نیستم آنچه را می‌گویم آلوده به مسایل مادی بشود و آنچه بود، لله فی الله توضیح می‌دادند.<sup>۲</sup>

اکنون که سخن بدین جا رسید خاطره تکان‌دهنده‌ای را می‌آورم با مقدمه‌ای:

۱. برای آشنایی با تاریخ مدرسه پریزاد و موضع جغرافیایی آن و ... ر.ک: حوزه علمیه خراسان، ج اول، مدارس علمیه مشهد، محمد پسندیده، ص ۱۰۳ به بعد.  
۲. یادنامه استاد محمدتقی شریعتی، ص ۱۲۰.

استاد شریعتی در آن وانفسای هجوم الحاد به ساحت دین و دین‌ورزی و تهی بودن میدان از مدافعان دین، در دبیرستان و دانشسرا، ۱۶ ساعت اضافه و مجانی درس می‌دادند که در آن آوردگاه نامتوازن میدان دفاع دین را در دست داشته باشند.<sup>۱</sup>

در این حال و هوا استاد می‌فرمودند، مؤمنانی که می‌دیدند من تنها سنگر دفاع از «ایمانیات» فرزندان آنها هستم گاه هدیه می‌آوردند نمی‌پذیرفتم و ... در همین روز عسرت و وانفسا یک روز سرد زمستانی به خانه برگشتم که همسرم یک دست رختخواب را بسته و وسط «هال» گذاشته است، گفتم این دیگر چیست؟ گفت در خانه هیچ چیز نداریم، ببر و بفروش. گفتم اینها که لازم است، مهمان می‌آید، خوبشاوندان می‌آیند چه کنیم؟! (یادآوری می‌کنم که از جمله ویژگیهای استاد که همگان برآند مهمان‌نازی آن بزرگوار بود، من خود در همان کهولت سن گاه حضور افراد متعدد از مزینان را در منزل ایشان می‌دیدم...!!) گفت بالاخره چی؟! اندکی روی آن نشستیم، بعد برخاستیم و گفتم دو دست سینی کوچک زیرنعلیکی (که آن روزگاران معمول بود بویژه در مجالس و اکنون نیز در برخی محافل سنتی وجود دارد) در آن «رف» داریم که نیازی هم نداریم می‌برم و می‌فروشم و بعد هم خداوند کارساز است. آوردند، در جیب پالتو گذاشتم و به بازار شدم، پرسیدم مغازی را نشان دادند که اینگونه وسائل را خرید و فروش می‌کند، چون نزدیک شدم دیدم از اصحاب جلسات تفسیر است. ماندم چه کنم؟! چندبار از مقابل مغازه‌اش گذشتم و برگشتم متوجه شدند و بیرون آمدند، و از چرایی حضورم پرسیدند در کنار بخاری کوچکی نشستیم، گفتم برای جهتی آمده‌ام اگر قول بدهی که فقط آنچه را می‌گویم عمل کنی می‌گویم! گفتند قطعاً استاد! ماقع را گفتم و سینی‌ها را روی میز گذاشتم، کشو میز را باز کرد و گفت استاد، تو را به خدا قسم هرچه نیاز دارید بردارید، نمی‌گویم بلاعوض که خودداری کنید!! قرض ببرید و بیاورید. نپذیرفتم و گفتم اگر معامله نکنید می‌روم و شرط دوم این است که به قیمت واقعی!! بالاخره خریدند و پولی دادند و برگشتم و از این مرحله گذشتیم!! این قصه را با اندک تفاوتی از استاد علامه محمدرضا حکیمی و به نقل از استاد نیز شنیده‌ام.

### بازگشت به کتاب فایده و لزوم دین

۱. پس از اینکه استاد نشر کتاب را به آقای علیزاده واگذار کردند خدمت ایشان عرض کردم استاد این کتاب مطالب مهمی دارد و فهرست ندارد فقط فهرست عناوین سخنرانی‌هاست که هیجده عنوان است و عنوان مقدمه، اکنون که بناست حروف آن عوض شود، فهرستی گسترده بدان آماده کنید. فرمودند من حال و حوصله آن را ندارم، شما این کار را بکنید. حتماً من جا خوردم، طلبه بودم و در آغاز راه با حالت اعجاب و انکار عرض کردم من!! فرمودند، بلی شما، و با جملاتی مهرآمیز و تشویق کننده مرا برانگیختند و راهنمایی کردند که چگونه مطالعه کنم و چه سان عنوان بگذارم، این کار را انجام دادم و برای استاد بردم

۱. مجموعه آثار استاد محمدتقی شریعتی، ج ۱، ص ۱۹۸ به بعد. و نیز: مجموعه آثار همایش استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، ص ۸۸ به بعد، و نیز ص ۹۵ به بعد.

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن،... / محمدعلی مهدوی‌راد

بسیار تشویق کردند و فرمودند اکنون که با متن بیشتر آشنا شدید حروفچینی جدید را با نسخه پیشین به دقت مقابله و تصحیح کنید، این کار را نیز با افتخار قبول کردم. اکنون که به آن همه بزرگواری، تشویق، بزرگواری و خردنوازی و اعتمادآفرینی می‌اندیشم، جانم لبریز می‌شود از عشق و ارادت به آن فقید علم و عمل. آن مربی عزیز و خردمند و فروتن به بنده فرمودند: برای پشت جلد کتاب چند جمله آموزنده که گویای متن کتاب باشد انتخاب کنید من ببینم و به آقای علیزاده بدهید که بیاورند و من انتخاب کردم استاد ملاحظه کردند که اینجا می‌آورم:

... علم ما را از آنچه هست آگاه می‌سازد و تنها دین است که ما را به آنچه سزاوار است که باشد مطلع می‌کند.

... تنها راه راست و درست که بشر را به سر منزل سعادت می‌رساند راه دین است و هر راه دیگر غیر از طریق دین که پیش گرفته شود باطل و گمراهی‌ست، نه علوم بشری و نه مرام‌ها و مسلک‌های سیاسی و نه روش‌های فلسفی هیچ یک بدون دین انسانرا نیک بخت نمی‌سازد...

... حسین(ع) دید اگر در ارتکاب این خلاف هم ساکت بنشیند ملت فاسد و کشور نابود و دین مضمحل خواهد شد او می‌دانست هیچ فسادى باندازه انتخاب شخص نالایق برای امور مهم و عمومی تباه‌کننده نیست...

۲. خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت:

فهرست کتاب فایده و لزوم دین را تنظیم کردم، خدمت استاد بردم. استاد عناوین را نگاه می‌کردند و گویا بر بال خاطره سوار به گذشته‌ها سفر می‌کردند که چه سان برای هدایت مردم می‌جوشیدند و برای پر کشیدن فضائل «آل‌الله» می‌کوشیدند، سرشار از هیجان می‌شدند. یادآوری می‌کنم که از مجموعه هیجده سخنرانی این مجموعه گفتار دهم، یازدهم درباره علی(ع) است که در ضمن گفتار دهم و بهنگام بازنگری در پانوشت بحث بسیار ارجمندی را رقم زده‌اند درباره ایمان ابوطالب، که خواندنی است و گفتار چهاردهم درباره قیام امام حسین(ع) است بسیار پرنکته و دیده‌گشا. پس از تأملی سر برداشتند و با سوز و گداز گفتند: آقا! من که این همه از مولی و اهل‌بیت دم می‌زدم چرا به من این چیزها را می‌گویند!! من گفتم: استاد کتاب «خلافت و ولایت» نشانگر عشق شما به مولا است. فرمودند: اینها جزیی از دهها سخنرانی من درباره مولا و ولایت و شخصیت علی(ع) و اهل‌بیت(ع) است که چون ضبط نشد هوا رفت. این جمله اخیر را دوبار با حسرت گفتند.

«خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت» که بازنگری و بازنگاری مجموعه‌ایست از سخنرانیهای استاد در دفاع از ولایت؛ که به درخواست و دستور علامه امینی ایراد شده است حقاً بی‌نظیر است. این خاطره را بیاورم.

استاد می‌فرمودند:

من نوشته‌ها و آثارم را برای اظهارنظر می‌دهم به «آیت‌الله» حاج میرزا جواد آقا تهرانی. استاد صفای باطن، سلامت نفس و روح بلند آن مفسر بزرگ قرآن را می‌ستودند و می‌فرمودند ایشان بسیار ملاحظه‌کننده

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

بی‌غرض هستند و بی‌مرض و خوب می‌فهمند:

استاد محمدتقی شریعتی نقل می‌کردند که آقای دکتر نوراللهیان گفتند که حاج میرزا جواد آقای تهرانی می‌فرمودند:

کتاب خلافت و ولایت را خواندم خیلی پر مطلب است. من در ضمن مطالعه کتاب لب فرو می‌بندم و سخن نمی‌گویم. اما مطالب عالی و دقیق کتاب آنچنان مرا تحت تأثیر گذاشته بود که ضمن مطالعه آن بارهای بار می‌گفتم احسنت، احسنت... اما گمان می‌کنم آقای شریعتی به ملاحظه آقای مطهری در پایان کتاب کمی هم بحثهای فلسفی و عرفانی چاشنی بحث کرده است، گفتم خیر آقا آن قسمت به قلم خود آقای مطهری است، فرمودند: عجب، من چنان شیفته بودم و از صفحات میانی می‌گذشتم که ابداً متوجه نشده‌ام. (یادآوری می‌کنم که در چاپ اول کتاب چند مقاله اضافه شده است) (۱) ولاءها و ولایتها، از استاد شهید که بخشهای پایانی آن صیغه فلسفی و عرفانی دارد و (۲) مقاله توضیحاتی در معنای ولایت تکوینی که سمت و سوی آنگونه دارد.<sup>۱</sup>

استاد شهید مطهری نوشته‌اند:

مؤسسه اسلامی حسینیه ارشاد افتخار دارد که برای اولین بار اثری محققانه در اختیار مسلمانان فارسی زبان قرار می‌دهد که در موضوع خود در زبان فارسی بی‌نظیر و در زبان عربی کم‌نظیر است.<sup>۲</sup>  
حضرت آیت‌الله سید محمدصادق روحانی نوشته‌اند:

کتاب شریف خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت... بسیار کتاب ارزنده و مستدل و منطقی است.<sup>۳</sup>

### سوره مائده، سوره ميثاق، ميثاق ولایت

اینکه سوره‌های قرآن کریم با ظاهری پاشان و به ظاهر غیرمنسجم از نظم و نظامی ارگانیک برخوردارند اکنون سالهای سال است که اندیشه، بیان و بنان عالمان و متفکران را به خود معطوف ساخته است گاه از این موضوع بسیار مهم با عنوان «شخصیت ویژه سوره»، «هویت مستقل سوره» یاد می‌شود و دیگرگاه با عنوان «وحدت موضوعی سوره» و یا «وحدت بنایی». آن بزرگوار از دیرباز به این نکته توجه داشته‌اند و

۱. آقای دکتر نوراللهیان روزی در محضر استاد ضمن یادآوری این خاطره فرمودند، یکی از علمای مشهد می‌گفتند: آقای حاج میرزا جواد آقائهرانی را در خیابان تهران دیدم (امام رضا(ع) فعلی) که از آن سوی خیابان با عصا به من اشاره می‌کند و عرض خیابان را تند تند به طرف من می‌آید. همین که رسیدند بعد از سلام با عجله فرمودند: آن مطلب نوشته آقای شریعتی نیست. تکرار کردند و گفتند من صبح به شما گفتم ولی درست نیست، عجله کردم که شما را از اشتباه دریاورم (فاعتبروا یا اولی الابصار).

۲. خلافت و ولایت، ص ۲۱.

۳. نامه‌ها و ناگفته‌ها: مجموعه‌ای از نامه‌های شخصیتها به استاد مطهری و نامه‌ها و یادداشتهای ویژه استاد، ص ۳۲، مجموعه آثار همایش استاد محمدتقی شریعتی، ج ۱، ص ۴۳.

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

در «خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت» بدان اشاره‌ای کرده‌اند<sup>۱</sup> و اما گویا در ادامه تأملات قرآنی و تفسیری به جایگاه روشنتری رسیده‌اند؛ و برپایه این دیدگاه سوره مائده را تفسیر کرده‌اند. ایشان سوره مائده را سوره میثاق می‌نامید و «میثاق ولایت» و بر این باور بودند که موضوع محوری و بنیادین سوره «میثاق و عهد ولایت» است و تمام آیات دیگر بر این محور می‌چرخند. دست کم سه بار از ایشان شنیدم که فرمود در یک ماه رمضان سوره مائده را بر این دیدگاه تفسیر کردم و نشان دادم که تمام آیات در جای خود و به وحی الهی نهاده شده و با آیات پیشین و پسین مرتبط هستند و با نهایت تأسف می‌فرمودند: آقا چون ضبط نشد هوا رفت. سالیان بعد پس از انقلاب که مجموعه‌ای از گفتارهای آن مفسر بزرگ به پایمردی جناب آقای دکتر سرجمعی (پزشک ویژه استاد و از شاگردان وفادارش، ر.ک: مجموعه آثار همایش استاد محمدتقی شریعتی، ج ۳، مصاحبه‌ها، ص ۱۵۹ به بعد) و کوشش و تلاش ستودنی حضرت حجت‌الاسلام جناب آقای سعیدی و با عنوان «در چشمه کویر» نشر یافت دیدم استاد در یکی از این سخنرانی‌ها نیز بدان اشاراتی کرده است، که شایسته می‌دانم اینجا بیاورم:

### سوره مائده و امر وصایت و پیشوایی

من یک ماه مبارک رضانی در همین شهر (مشهد) در ولایت سخن می‌گفتم که رفقا به خاطر دارند. آن سال برای مدرک، مثل همیشه و به عادت مألوف، به قرآن زیاد می‌پرداختم. یک مطلبی آن سال برایم پیش آمد و بعد هم در تفاسیری که دستم افتاد، ندیدم. فرصت هم نکردم مطلب را دنبال کنم و بدبختانه فراموش می‌کنم که تمام تفاسیر را نگاه کنم. شاید این مطلبی که می‌گویم، باشد. من به سوره مائده که نگاه می‌کردم این آیه که مورد گفتگوست و آیات دیگر مربوط به ولایت و جانشینی پیغمبر که در این سوره است، وقتی همه سوره را نگاه کردم، دیدم تمام این سوره اساساً بحث راجع به وقایع ناگوار و حوادث دلخراش بعد از رحلت پیغمبر است. اما با یک وضع عجیبی این مطالب را با احکام فرعی به طرز مخصوصی مخلوط کرده است که باعث تعجب بسیار است.

آخر یکی از راههایی که خداوند قرآن را حفظ می‌کند، همین است. درست که برای صیانت کلام خود اعمال قدرت می‌کند، البته این یک راهش می‌باشد، اما راه دیگری هم این است که وسایل را جوری فراهم می‌آورد که همان دشمنان هم مجبور نمی‌شوند چیزی را بردارند و حذف کنند. درست دقت بفرمایید معنی این آیه که محققاً ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما آن را نگهدارنده‌ایم «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».

یکی همین است که خدا به قدرت خودش حفظ می‌کند؛ یکی هم اینکه وسایل را برمی‌انگیزد و از جمله وسایل همین است که یک امر را بگوید، ولی در ضمن تواریخ و در حدیث از دیگران و با احکام فرعی. این سوره با دستور وفای عهد آغاز شده، ولی بعد از جمله اول، بلافاصله به حکم فرعی می‌پردازد. اولش

۱. خلافت و ولایت، ص ۲۱ به بعد.

بر بال خاطر، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

می‌گوید: «**وَفُؤَا بِالْعُقُودِ**»، پس از آن می‌گوید: «**أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ**». بعد تمام سرگذشت انبیا را نقل می‌کند و پیمان شکنیهایی که یهود بعد از موسی کردند. بعد آنچه مسیحیها بعد از عیسی کردند و سرگذشت نقبای بنی‌اسرائیل. تمام این حوادث را در اینجا نقل می‌کند. واقعاً عجیب سوره‌ای است و چنانچه آقایان به این سوره مراجعه فرمایند، می‌یابند که اصلاً تاریخ بعد از رحلت پیغمبر را در ضمن قصه و تاریخ گذشتگان و احکام فرعی در این سوره بیان کرده و کاملاً هم روشن است.

### عمل نکردن به وصیت پیغمبر

پیغمبر از دنیا رفت و با این همه اهمیت و عظمت امر وصیت، زیر بار وصیت پیغمبر نرفتند. آیا علی اینجا چه وظیفه دارد؟ چون امر دایر است که از خلافت اسلامی صرف‌ظنر کند یا از خود اسلام از ریشه و به کلی چشم ببوشد. چون عوامل و موجباتی که آنجا وجود داشت، جوری بود که اگر امیرالمؤمنین دست به شمشیر می‌برد، اسلام ریشه‌کن شده بود. برای آنکه اسلام در دلها هنوز جا نگرفته بود و هنوز دشمنان اسلام انتظار اختلاف را داشتند و هنوز قیامهای مرتدین، یکی بعد از دیگری، و قیام مسیلمه کذاب و دیگران در جزیره العرب در پیش بود. و در وقایع و ابتلائات دیگر اگر در خود مدینه هم که مرکز حکومت اسلامی بود اختلافی بین سران ایجاد می‌شد، اصلاً اسلام ریشه‌کن شده بود.

اینجا بود که وقتی حضرت زهرا به حضرت امیر گفت که چطور در خانه نشستی، در این بین بانگ اذان بلند شد، مولی گفت دوست داری این بانگ همواره باشد یا نه؟ گفت: بلی. فرمود: اگر دوست داری باقی بماند، من باید صبر و تحمل نمایم. ولی می‌دانید چه کار شد؟ وقتی زیر بار این وصیت نرفتند، دیگر این چنین نبود که بگویند پیغمبر وصیت کرده یا نکرده، بیایید هرطور دلمان می‌خواهد عمل کنیم؟ چنان پخته و سنجیده و مدبرانه عمل کردند که نه تنها مسلمانهای ساده آن زمان، بلکه متجاوز از دو ثلث مسلمین عصر ما آنان را مصیبت دانسته و عملشان را تصویب می‌نمایند. از وصایت اعراض کردند، اما به یک اصل دیگر اسلامی پناه بردند، اصلی بسیار استوار که قرآن گفته و پیغمبر در حیاتش به آن عمل فرموده است. ولی افسوس و صد افسوس که وسیله مقاصدی دیگر شد. در امر خلافت در جایی که نص وجود دارد که نباید به شورا متوسل می‌شدند.<sup>۱</sup>

### قرائت‌های مختلف و مکتب دمشق

قرائت‌های گونه‌گونی از یک واژه در قرآن کریم از جمله بحث‌های بسیار مهم علوم قرآنی و بسیار معرکه آراء عالمان و مفسران است عالمان شیعه غالباً این بحث را جدی نگرفته‌اند ولی در مکتب خلفاء یا «مدرسه صحابه» بجهاتی که اکنون مجال پرداختن بدان نیست، بسیار جدی گرفته شده و صدها اثر درباره چگونگی آن پرداخته‌اند. استاد می‌فرموده‌اند:

۱. از چشمه کویر، مجموعه سخنرانیهای مرحوم استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، به کوشش جعفر پژوم، ص ۳۱۰.

بر بال خاطر، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

اختلاف قرائتها نتیجه مکتب دمشق است، آنان هرگز اجازه نمی‌دادند آیات تفسیر شود (تدام سیاست خلیفه دوم = جردو القرآن ولاتفسروه) اما دهها مکتب قرائت، دارالقراءة، مدرسه القرائه، قاری و مقرر شیخ القرائه درست می‌کردند تا در میان این اختلافات قرائتها حقیقت گم نشود چون اگر قرآن به درستی تفسیر می‌شد حق جلوه می‌کرد و مگر «حق جز در چهره علی و آل علی مجسم می‌شود»...

این مطلب را دوست عزیز استاد ارجمند جناب آقای دکتر محمدحسین ساکت هم از استاد نقل می‌کردند من بسیار متأسفم که چرا آن روزها که بارها این نکته را شنیدم از استاد نپرسیدم، برپایه چه نصوص تاریخی و یا چه تحلیل و ارزیابی فرهنگ و ثقافت در دمشق و ... می‌فرمایند. اما سزایم است که بیفزاییم بر پایه پژوهشی بسیار دقیق و عالمانه و برپایه «تاریخ» دمشق ابن عساکر که خانم دکتر ملکه ابیض آن را سامان داده‌اند در سه قرن اول تاریخ اسلام در «شام و جزیره» حتی یک مفسر وجود ندارد. یک حلقه تفسیری وجود ندارد ولی دهها مکتب قرائت و دارالقراءة وجود دارد.<sup>۱</sup>

نویسنده کتاب می‌نویسد:

در تاریخ دمشق در این سه قرن جز از یک مفسر (که آنهم بواقع مفسر نیست) یاد نشده است. (ص ۲۷۶) استاد از این تأملها و تفرسها فراوان داشتند، که صد حیف بر خامه نیامد و به تعبیر خود استاد «به هوا رفت».

### کتابت حدیث و اهل بیت (ع)

استاد عشقی سوزان و جانی مشتعل و قلبی آکنده از مهر به «آل الله» داشتند. بارها می‌فرمودند من «مصائب آل الله» را نمی‌توانم بخوانم، طاقت نمی‌آورم، حتی در مطالعه هم، طولانی تاب نمی‌آورم. از این روی با اینکه از عمق جان به سلامت جامعه اسلامی معتقد بود، و «شعار وحدت اسلامی» را می‌ستود، و از این زاویه نگاه به «علامه شیخ محمود شلتوت» بسیار احترام می‌گذاشت و اقدام آن بزرگوار را ارج می‌گذاشت، و در همان روزگاران، پرسشهای ابوالوفاء معتمدی کردستانی و جوابهای شلتوت درباره آن فتوای معروف ترجمه و با مقدمه‌ای روشنگر و پانوشتهایی موضع‌دارانه نشر داد. باری با این همه کتمان حق را بر نمی‌تابید و صراحت در فراز آوردن حق را چون «مولایش» واجب می‌دانست، اما با ادب علوی و سیره نبوی و فرهنگ قرآنی که نمونه روشن آن همان کتاب «خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت» است.<sup>۲</sup> قبل از آنکه خاطره‌ای را بیاورم بیانی از آن استاد ارجمند در این زمینه نقل می‌کنم:

«... گذشته از اینها فرضاً در موارد عادی چشم‌پوشی از زشتیهای تاریخ روا باشد در مواردی که با متن اسلام و اساسی‌ترین مسأله اسلام یعنی مسأله رهبری مربوط است و سرنوشت جامعه اسلامی وابسته به آن است، چگونه رواست چشم‌پوشی؟! و اغماض از چنین مسأله‌ای در حکم اغماض و چشم‌پوشی از سعادت

۱. التریبه والثقافه العربیه فی الشام والجزیره، دکتر ملکه ابیض، دارالعلم للملایین بیروت.

۲. این بنده در ضمن مقاله درازدامن از جایگاه والای کتاب در دفاع از «حق خلافت و خلافت من» و ابعاد آن سخن گفته‌ام، غبار راه طلب، ص ۲۶۱ به بعد.

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

مسلمین است»<sup>۱</sup>.

استاد از روند حرکت‌های صدر اسلام تحلیل‌های عمیقی داشت، جریان اموی در بطن و متن تاریخ اسلام را با دیدی ژرف می‌نگریست، او به جد بر این باور بود که جلوگیری از کتابت حدیث برای این بود که علی(ع) و فضائل او و جایگاه عترت در پیش چشمها قرار نگیرد. بارها می‌گفت این همه قضایا نبود آنان از یکسوی هر کس کمترین اشاره به علی و جایگاه والایش می‌کرد از زندگی ساقطش می‌کردند و از سوی دیگر، هر کس و هر اندازه هر چه در قح و طعن «حق‌مداران» می‌گفتند و برای ناشایستگان و سفله‌گان فضیلت می‌ساختند، آزاد بودند. وقتی جامعه بیش از ربع قرن چنین پیش رود، اکنون صحنه گردانان جامعه و سیاست در «خلافت علی» از او چه شناختی دارند و چه داوری می‌کنند و چگونه درباره او می‌اندیشند و درباره این موضوع و سوزها و دردهای استاد بخوانید. بخش ششم از کتاب خلافت و ولایت را با این عنوان «اینها دردهای دل علی است» را بخوانید. باری استاد گاهی که از این حوادث سخن می‌گفت جانش لبریز از غم می‌شد و قلبش می‌فشرد و با آهی سرد می‌فرمود: گویا قصه گلستان سعدی - علیه‌الرحمه - است که گفت: چه نامرد مردمی هستند، سنگها بسته، سگها را رها کرده‌اند...<sup>۲</sup>.

در کتاب ارجمند خلافت و ولایت در همین زمینه نوشته‌اند:

در سابق خاطر نشان ساختیم که چون پیامبر در آخرین ساعات حیاتش خواست چیزی بنویسد، نگذاشتند و بهانه‌شان این بود که پیغمبر در حال بیماری است و قرآن ما را بس است، ولی بعداً متوجه شدند که احادیث دیگری هست که همان مقصود را که پیغمبر می‌خواست در آن موقعیت‌ها تأکید و تسجیل کند می‌فهماند. این بود که بلکه از روایت و نقل حدیث و نوشتن آن جلوگیری کردند و سخت ممانعت نمودند.<sup>۳</sup> این تنبه و تصریح را تا آنجا که بنده جستجو کرده و در موردی نوشته‌ام اولین بار ایشان آورده‌اند.<sup>۴</sup> شگفتا که این دانشی مرد شیفته علوی که چنین استوار پرده‌ها بالا می‌زند و با بیانی متین و سنگین و نه با غوغاسالاری حزب امویان را یکی از سیئات «شیخین تلقی می‌کند»<sup>۵</sup>.

### اتهام به آنچه هرگز نبود

اکنون شایسته است خاطره‌ای شیرین نقل می‌کنم که بسی تنبه آفرین است. اینگونه خاطره‌ها و جریانها نشانگر بخشی از اخلاقیات جامعه ما و نوع داوریهها و اظهارنظرهای ماست که به مورد و یا مواردی بیشتر

۱. خلافت و ولایت، ص ۱۵.

۲. این تعبیر را از استاد با همین الفاظ بارها شنیده بودم و خود نیز همواره در واگویی همین گونه می‌گفتم، اکنون که به گلستان مراجعه کردم متن گلستان چنین است: این چه بعد فعل مردمند! سگ را گشاده‌اند و سنگ را بسته... که استاد نقل به معنا کرده‌اند. گلستان، باب چهارم، ص ۱۳۰، تصحیح و تحقیق زنده‌یاد غلامحسین یوسفی.

۳. خلافت و ولایت، ص ۱۵۰، چاپ دوم.

۴. تدوین الحدیث عند الشیعه الامامیه، ص ۱۶۱.

۵. شیخین و حزب اموی، ص ۱۷۸، خلافت و ولایت متهم می‌شود که چه و چه... شگفتا.

بر بال خاطر، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

نیز اشاره کردیم، داوری بدون تأمل، نقد و طعن و رد بدون دقت (= و گاه حتی بدون دیدن) و ... . استاد می‌فرمودند روزی از یکی از کتابفروشیهای مشهد بزرگواری زنگ زدند و گفتند آقا من (م. ع. ا) از قم هستم، گفتم بفرمایید. گفتند: برادر (م. الف، واعظ شهیر) گفتم باز هم اهلاً و سهلاً خوش آمدید. گفتند: می‌خواهم به منزل شما بیایم، گفتم از همان بزرگوار آدرس را بگیرید و تشریف بیاورید. همان روز بعد از ظهر پیرمردی نحیف که دستاری خرد بر سر و قبای کوتاهی بر تن داشت وارد شد. و پس از تعارف گفتند شما چرا در این تفسیر از سید قطب نقل کرده‌اید و پر کرده‌اید کتابتان را از حرفها این سگ سنی، ناصبی. گفتم: آرام بگیرید و اندکی استراحت بفرمائید بعد... آنگاه شروع کردم و گفتم ایشان سنی هستند ولی سگ سنی نیستند، سنی هستند ولی ناصبی نیستند اظهار ارادت وی را به علی(ع) در «العدالة الاجتماعية» و ... بنگرید و ثالثاً بنده هرگز از تفسیر ایشان مطلب نقل نکردم. آن زمان که ما تفسیر می‌گفتیم کتاب وی وجود خارجی نداشت، و بعد که مشغول تدوین بودیم تفسیر ایشان و برخی از آثار قرآنی چاپ شده بود که به لحاظ تفاوت نگرش و سبک دید تفسیری بنده هرگز به تفسیر سید قطب مراجعه نکرده‌ام، در چند مورد که از وی یاد شده است، در مقدمه است و اشاره‌ای است به برخی دریافت‌های ذوقی، ادبی و فنی و ته تفسیر مطالب دیگری نیز به بیان آمد و رفت... پس از مدتی کتابی از وی چاپ شد و در صفحات اول آن آمده است «آقای دکتر علی شریعتی را بشناسید» این مرد جوانی است در حدود چهل و پنج سالگی!! فرزند آقای محمدتقی شریعتی مزینانی مشهدی نویسنده کتاب تفسیر نوین که برخلاف مفسرین جزو آخر قرآن مجید را روی تفاسیر سنیان معاصر از قبیل رشید رضا و سید قطب که ابداً با اخبار و تفاسیر اهل بیت عصمت میانه خوبی ندارند تفسیر و تدوین گردیده و دارای نواقص نیز می‌باشد. بیفزایم که استفاده از رشیدرضا هم معنا ندارد، چون رشید رضا در جزء آخر قرآن تفسیری ندارد که استاد از آن استفاده کرده باشد. لابد چون عبده «تفسیر جزء عم» دارد و استاد از آن بهره برده‌اند حضرت آقا چنان پنداشته‌اند که مانند بخشهای اول «المنار» رشید رضا در آن نقش دارند، سبحان‌الله!!

### پیامبر گونگی برای هدایت

رسولان سرشار از عشق به هدایت انسان فرمان «بعثت» می‌یابند و در جهت هدایت از بام تا شام می‌کوشیدند و در هر کوی و برزنی و از دیه‌ی به قریه‌ای فریاد حق برمی‌آوردند و آرام نمی‌گرفتند و چون شمع می‌سوختند و روشنی می‌دادند. رسول‌الله(ص) نیز چنین بودند:

«طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى<sup>۲</sup>»؛ رسول‌الله(ص) قرآنی را نازل نکردیم که برای هدایت آنان این همه خود را به رنج بیفکنی.

عالمان بیدار دل، حاضر یراق، بلند همت، کوه‌وش خستگی‌ناپذیر امت رسول‌الله نیز این گونه بودند و

۱. دفاع از اسلام و روحانیت، پاسخ به دکتر علی شریعتی، ص ۷.

۲. سوره طه، آیه ۱.

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

شریعتی نیز چنین بود. او برای هدایت انسانها به ویژه نسل جوان می‌سوخت که پیشتر نمونه‌هایی آوردیم و داوریهایی، اکنون دیدگاه استاد علامه محمدرضا حکیمی را - که بهتر از هر کس می‌تواند چگونگی حرکت جهادی و فرهنگی استاد را بازگوید - می‌آورم و آنگاه خاطره‌ای:

چه بسیار شبهای سرد و سیاهی که استاد در کوچه و پس کوچه‌های مشهد می‌رفت تا به محفل جوانان برسد و سخنی از حق و قرآن به گوش آنان برساند و چه بسیار روزهای گرمی که عرق‌ریزان، سخنرانیهای آگاهی بخش و سازنده خویش را در دبیرستانها و دیگر جاها ادامه می‌داد، تا جوهر شعوری اسلام را به درک نسلفا بدهد.<sup>۱</sup>

به روزگار تحصیل در حوزه علوم اسلامی در مشهد مقدس در منزل استاد و در جمع کوچکی سخن از آن روزگاران رفت و دشواریهای تبلیغ و یکه‌تازی حزب توده و هجوم بی‌امان به فرهنگ و شکار استعدادها درخشان از دانش‌آموزان و معلمان و ... استاد با سوز و گدازی گزارش می‌دادند، و از جمله گفتند که:

چه روزهای سختی بود آن روزها، روزگار غریبی بود و اسلام به معنای واقعی کلمه در غرب بود، و من هر روز منتظر این بودم که بگویند چه کسانی را به دام انداخته‌اند و می‌سوختم، تنها بودم و تنها، و اما از اینکه معلمان را می‌بردند بسیار می‌سوختم، چون می‌دانستم رفتن یک معلم یعنی گروهی از دانش‌آموزان و ایجاد تشویشی برای بسیاری از دانش‌آموزان بی‌پناه. خیابانها برق نداشت، فانوس برمی‌داشتم و راهی خانه معلم به چنگ حزب افتاده می‌شدم، هوای سرد شب تاریک، به خانه‌اش می‌رسیدم، گاه در راه رویم باز نمی‌کردند، آن قدر سماجت می‌کردم که راهم می‌داد، وارد می‌شدم، می‌نشستم، بها نمی‌داد، شروع می‌کردم: عزیزم! اسلام چه کم دارد؟ امام صادق، امام باقر، چه کم دارند، که به کمونیسم پناه برده‌ای؟ از لنین و مارکس چه دیده‌ای که آن را در علی نیافته‌ای و شیفته آنان شده‌ای؟ آن قدر آیه می‌خواندم، تاریخ می‌گفتم، نهج البلاغه می‌خواندم تا نرم می‌شد، راه می‌داد، گفتگو می‌کرد. بالاخره به فضل الهی تسلیم می‌شد. و من سبکبال ساعتها پس از نیمه شب به خانه برمی‌گشتم و گاه چنین نمی‌شد، اما مایوس نمی‌شدم، ادامه می‌دادم تا ... باری چنین بود آن نستوه خستگی‌ناپذیر، آن علی‌وار زهد پیشه بی‌باک، و چنین برافراشت پرچم هدایت، رایت آزادی و مشعل بیداری و بیدارگری را.

### یاد یاران در کلام استاد

روزهایی که به محضر استاد می‌رفتم از کسان بسیاری سخن می‌رفت و آن بزرگوار درباره کسانی سخن می‌گفت، من هرگز از لبان استاد طعن نشنیدم، گاهی اظهار تأسفی و همین... ولی کسانی را می‌ستودند و مطالبی می‌فرمودند.

#### ۱. آیت‌الله طالقانی

استاد مرحوم آیت‌الله طالقانی را بسیار می‌ستودند، از او به عنوان عالمی بزرگ، مفسیری بی‌نظیر و

۱. تفسیر آفتاب، ص ۲۱۸.

بر بال خاطر، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن،... / محمدعلی مهدوی‌راد

متفکری با آشنایی گسترده به مبانی اسلام یاد می‌کردند. استاد در نهایت فروتنی تفسیر آیت‌الله طالقانی را بر تفسیر خود ترجیح می‌دادند، روزی پرسیدم، استاد برای بنده اگر بخواهم تفسیر بخوانم کدامیک از این دو اولی است. فرمودند: من هیچ تفسیری را با تفسیر آقای طالقانی مقایسه نمی‌کنم، ایشان با وسعت نظر بودند و اهل تفکر و استنباط بودند و گاه مطالب منحصر به فرد دارند، اما شاید برای کسانی که در تفسیر مطالعه گسترده ندارند تفسیر ما فهم و درکش روانتر باشد.

## ۲. آیت‌الله العظمی حاج سیدهادی میلانی

استاد از آیت‌الله میلانی به بزرگی یاد می‌کردند و خود را در تبلیغ و ابلاغ حق و امکان نشر حقایق در مشهد، مدیون آیت‌الله میلانی می‌دانستند. متأسفانه در سالهای پایانی عمر آیت‌الله میلانی رابطه آن دو بزرگوار به خاطر «نفاذات فی العقد»‌ها تیره شد و رفت و آمد استاد محمدتقی شریعتی که روزگاری خانه آقای میلانی پایگاه تبلیغی او بود به بیت آقای میلانی قطع شد که از آن یاد خواهیم کرد. آقای شریعتی که از پشتیبانی و حمایت آیت‌الله العظمی میلانی برخوردار بود، متقابلاً وی نیز چونان مشاوری امین در محضر آقای میلانی بودند، استاد می‌فرمودند: مکرر اتقان می‌افتاد که من با آقا تنها می‌نشستم و درباره امور سیاسی، فکری مشورت می‌کردیم، از یک عضو ساواک یاد می‌کرد که با نهایت پرویی شبهایی با حضور در پشت بام از هواگیر اطاقها سرک می‌کشید و استراق سمع می‌کرد.

استاد شریعتی چند سال به دعوت بانیان «حسینیه ارشاد» و با استجازه از آقای میلانی و موافقت وی به طهران رفت و پس از مدتی چون به مشهد برگشت و حضرت آیت‌الله مصلحت ندانستند که به تهران برگردند استاد امثال امر کردند.<sup>۱</sup>

اما بعدها روزگار دگر شد و تعاملها دگر و خناسان نگذاشتند که به شیوه پیشین این تعامل بسیار سازنده پیش رود. متأسفانه دفتر، مدرسه و پیرامون آقای میلانی فقط درباره استاد شریعتی یعنی چنین نبود موارد دیگری هم داشت از یک مورد در مقامی دیگر یاد کرده‌ام.<sup>۲</sup>

با این همه بنده همیشه در دیدارها و مناسبتها بزرگداریهای استاد شریعتی را از آیت‌الله میلانی شاهد بودم. استاد از آقای میلانی بسیار با بزرگی و عظمت یاد می‌کردند درست در همان روزگاران که رابطه نداشتند اکنون دو خاطره بیاورم بسیار مهم که یکی برای روشن ساختن ابعاد از قضایا شایان توجه است: روزی و به مناسبتی استاد از چگونگی پیوندش با آیت‌الله میلانی سخن می‌گفت و گستردگی و عمق این پیوند و تیرگی روابط بعدی، تا آنجا که به یاد دارم روانشاد غلامرضا قدسی - شاعر بزرگ و آزاده و ارجمند خراسانی - دکتر محمدباقر نوراللهیان، و تنی چند از نزدیکان استاد حضور داشتند. استاد فرمودند: یک روز حضرت آیت‌الله میلانی مرا فراخواندند و فرمودند: آقای پروفیسور میراحمد علی از علمای پاکستان، قرآن را به انگلیسی ترجمه کرده و مقدمه‌ای بدان نگاشته و راجع به تحریف قرآن از علمای بزرگ و مراجع سؤال

۱. مجموعه آثار استاد محمدتقی شریعتی، مقالات مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲. جریان‌ها و سازمانهای مذهبی سیاسی ایران، رسول جعفریان، ص ۳۰۹.

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

کرده، تا فتاوا و آرای آنها را در مقدمه ترجمه خویش ثبت کند؛ از ما نیز پرسیده است و من اکنون حال و مجال چنین کاری را ندارم شما بنویسید. من گفتم آقا شما مرجع هستید لازم نیست به تفصیل بنویسید و بحث کنید، شما باید فتوا بدهید. یک سطر کافی است که نظر نهایی شما را منعکس کند. فرمودند: نه می‌خواهم مفصل باشد به یکی دیگر از آقایان هم گفته‌ام، شما هم زحمت بکشید، من می‌خوانم و هر کدام را پسندیدم به عنوان نظر خودم می‌فرستم. من نوشتم و خدمتشان بردم، در دیدار بعدی بنده را مورد لطف قرار دادند فرمودند و گفتند: نوشته شما بسیار خوب بود همان را فرستادم.<sup>۱</sup>

### و یاد و خاطره‌ای دیگر

روزی که آیت‌الله العظمی میلانی زندگی را بدرود گفتند من به حضور استاد رفتم. بلندگوهای مسجد گوهرشاد قرآن پخش می‌کرد، استاد فرمودند: چه خیر است؟ گفتم: آیت‌الله میلانی فوت کرده‌اند. استاد بسیار متأثر شد، اشک در چشمانشان حلقه بست، مدتی طولانی سر را بلند نکردند، آنگاه چندین و چند مرتبه بر زانو زدند و مکرر گفتند: ای وای انگار دیشب بود! پس از اندکی که استاد آرام گرفتند، گفتم: استاد چه چیز انگار دیشب بود! فرمودند: آخرین دیدار من با آیت‌الله. پررویی کردم گفتم: استاد چرا این اتفاق افتاد؟ چرا روابط شما تیره شد؟ بارها در همین اطاق، من از شما تجلیل و تکریم بسیار از ایشان شنیده‌ام و ... فرمودند: درست است، ایشان به من لطف داشتند. محبت داشتند، لطف زاید الوصف، وقتی دست من را برای ادامه کارم از همه جا کوتاه کردند، ایشان جلسات من را به خانه‌شان بردند و بارهای بار با من در مسائل مهم مشورت می‌کردند، تا اینکه جوسازی علیه (علی) شروع شد. (استاد همواره از فرزند برومندش با تعبیر علی یاد می‌کرد) و آن جزوه‌های دکتر چه می‌گوید؟ به قلم نوه ایشان آقای سیدفاضل حسینی پخش شد (قصه این جزوه‌ها هم گفتنی است باید در مقامی دیگر گزارش کنم) من بارها خدمت ایشان رسیدم، گفتم: اینها توطئه است و ... دستهایی بود در دفتر ایشان (از تهران و مشهد) که نگذاشتند آن بزرگوار درست موضع بگیرد و متأسفانه ایشان را از حرکت انقلابی جدا کردند. و من ارتباطم را قطع کردم تا اینکه مدتی گذشت، آقای بازرگان آمدند مشهد و به من گفتند: ایشان بر ذمه شما حق دارند، برای شما جای پدر را دارند، شما باید بروید و مشکل را حل کنید، سالهای سال با هم بودید، در روزگاری که تنها بودید از شما حمایت کرده است و ... من قبول کردم و تماس گرفتم و عرض کردم می‌خواهم خدمت برسم، مطالبی دارم که لازم است عرض کنم، با مهربانی و بزرگواری پذیرفتند، عرض کردم: می‌خواهم در آن جلسه هیچ کس نباشد. قبول فرمودند، زمان مقرر خدمتشان رسیدم فرزندشان بودند. پس از تعارفات معمول، اندکی به سکوت گذشت، عرض کردم: بنا بود تنها باشیم، فرمودند: ایشان اشکال ندارد باشند، ابتدا می‌خواستم چیزی

۱. استاد خلاصه همان نوشته خود را به عنوان دیدگاه آیت‌الله العظمی میلانی در تفسیر نوین آورده‌اند. ر.ک: مقدمه آن، ص ۳۸. مرحوم قدسی گفتند: آقا، من وقتی مطلب آقای میلانی را در مقدمه کتاب خواندم، گفتم تعبیرها و عبارتها و نثر چقدر شبیه آثار شریعتی است!

عرض نکنم، ولی تصمیم گرفتم حرف بزدم، به تفصیل گذشته‌ها را گفتم، عرض کردم: آقا در همین خانه شما به ما راه دادید، تأیید کردید، علی اینجا در محضر شما مقاله میخواند، علی فرزند شما است بخواهید، نصیحت کنید هرچه لازم است بفرمایید، حالا پس از آن همه سابقه، باید راجع به علی آقای سیدمرتضی جزایری اظهار نظر کنند، و درباره ایشان او و کسانی معلوم الحال داوری کنند، از کی ایشان در محضر شما از ما محرم‌تر شده‌اند. از تهران و اینجا برای شما حرف بزنند و ... ایشان چیزی فرمودند و گوش دادند. من برخاستم و آمدم و تمام شد... بلی، گویا دیشب بود.

### حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

مقام معظم رهبری، آیت‌الله خامنه‌ای از چهره‌های درخشان آن روزگاران حوزه مشهد بودند و در هدایت نسل جوان بسیار مؤثر و در مقامی دیگر از جایگاه هدایتی و روشنگری آن بزرگوار سخن گفته‌ام.<sup>۱</sup> استاد احترام ویژه‌ای به ایشان قائل بودند، و از هوشمندی و پراطالعی و آگاهی ایشان را می‌ستودند و از اینکه به استاد توجه دارند و به خانه‌شان آمد و شد دارند به نیکی یاد می‌کرد به روح بلند استاد درود می‌فرستم و منت‌پذیر راهنماییها و هدایت‌های آن بزرگوار هستم و از جمله راهنمایی بنده به محضر آیت‌الله خامنه‌ای، طلبه جوانی بودم پرشور و ناآشنا با جریانها، شخصیتها و ... هر جا محفلی بود می‌رفتم، جلسه‌ای تشکیل می‌شد حضور می‌یافتم و ... از جمله شبهای جمعه جلساتی بود منظم که غالباً مهندسان و دکترها سخنران بودند و در طول دو سال که من رفتم یکی دوبار سخنرانی روحانی را شاهد بودم و چندین بار سخنرانی بزرگواری به نام صالحی که گویا دبیر بودند با پوششی ساده و زاهدانه، و گرنه دیگران بسیار شیک‌پوش با ریشهای کوتاه در چانه (ریش پروفیسوری) بعدها فهمیدم جلسات «انجمن ضد بهائیت» است یعنی همان «انجمن حجتیه» که یکسر در بالای شهر و در خانه‌های مرفه تشکیل می‌شد و ...

روزی ساعتی به غروب نزد استاد بودم و تنها بودم فرمودند چه می‌کنید آقا! عرض کردم مدرسه آقای میلانی می‌روم. فرمودند این را می‌دانستم و از مدرسه آقای میلانی و برنامه‌هایش به نیکی یاد کردند و طبق معمول آیت‌الله میلانی را به عظمت بسیار ستودند. فرمودند: دیگر چه کار می‌کنید. عرض کردم شبهای جمعه هم در جلسه‌ای شرکت می‌کنم و جلسه را و چگونگی آن را وصف کردم، استاد همچنان سر به زیر پکی به سیگار زدند و فرمودند «مناسب نیست آقا» من که از ماهیت جریان آگاه نبودم عرض کردم: یعنی خوب نیست به آن جلسه بروم، فرمودند، بلی شایسته نیست.<sup>۲</sup> بعد از اندکی فرمودند به خدمت آقای خامنه‌ای می‌رسید. عرض کردم نمی‌شناسم، فرمودند: چه عجب، آقا سیدعلی آقا را نمی‌شناسید!! عرض کردم نمی‌شناسم فرمودند: خدمت ایشان بروید در جلسات ایشان حاضر شوید و بعد ایشان و جلسات و

۱. سازمانها و جریانهای مذهبی و سیاسی در ایران، رسول جعفریان، ص ۳۰۹ به بعد.

۲. بعدها که از جریانها و شخصیتها و مواضع تا حدودی آگاه شدم همیشه شگفت‌زده می‌شدم که استاد چرا مرا از رفتن به آنجا منع کرد، با اینکه ایشان با مرحوم حلبی یعنی بنیانگذار آن جریان دوست بودند و به ایشان احترام می‌گذاشتند.

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

چگونگی‌هایش را ستودند و بعد با دست به «مسجد امام حسن» اشاره کردند که نزدیک منزل ایشان بود و فرمودند: همین جاست، همان روز نماز مغرب و عشا را رفتیم و از آن به بعد ملازم نمازها، سخنرانی‌ها، جلسه‌ها، تفسیرها و ... آن بزرگوار شدم. و بسیار بهره بردم و مدیون هستم.

### خاطره‌ای دیگر

روز بدرود زندگی دکتر علی شریعتی من از قم به مشهد رسیدم و پس از زیارت مضجع مطهر حضرت رضا(ع) به محضر استاد رسیدم. کسی نبود، استاد تنها بود و از ماجرا خبر نداشت از اینجا و آنجا سخن گفتیم و برخاستیم و در هنگام خداحافظی استاد با نهایت مهربانی دست بر شانه‌ام نهادند و فرمودند کجا می‌روید، عرض کردم به ده و دیدن والدین، فرمودند برگشتید شما را ببینم. گفتم حتماً استاد، به قفسه کتابهای استاد کاغذی چسبانده بودند: «برای بهبودی حال استاد سیگار نکشید». گفتم چقدر خوب است که سیگار نمی‌کشید. و رفتیم روز هفتم تیر اندکی پس از ظهر برگشتم سر کوچه میرعلم خان دوست عزیز و فرزانه‌ام حضرت آقادر یاباری را دیدم (اکنون از استادان موفق سطوح عالی حوزه علمیه قم) چشمش که به من افتاد بغض گلویش را گرفت گفتم چه شده است؟ گفت: مگر خبر نداری گفتم من ده بودم از چی؟ گفت دکتر را کشتند. ساک از دستم افتاد. بر زمین نشستیم و بعد گفتند امروز بعد از ظهر در «مسجد جامع ملاهاشم» مجلس ترحیم است. خیلی زودتر از موعد رفتیم. زمان مراسم که رسید جای سوزن انداختن نبود، برقه‌ها را قطع کرده بودند، دانشجویی قرآن می‌خواند، نیم ساعتی گذشت عکسی از شریعتی را وارد مجلس کردند قیامتی شد در و دیوار گریه می‌کردند همه ضجه می‌زدند، زیر بغلهای استاد را گرفتند، بلند کردند، عبای تابستانی نازکی بر دوش داشت، به عصا تکیه کرد اندکی صحبت کرد، بلندگو نبود، صدا به جایی نمی‌رسید، اما محفل یکسر اشک و آه بود. فردای آن روز رفتیم محضر استاد نشستیم، استاد سیگار می‌کشید، عرض کردم استاد باز هم سیگار می‌کشید. فرمود: مرگ علی همه چیز من را به هم ریخت. و بعد فرمودند آن روز که شما اینجا بودید، اتفاق افتاده بود و من خبر نداشتم، اما رفت و آمدها زیاد شده بود، آقای خامنه‌ای مرتب می‌آمدند، از صدر اسلام سخن می‌گفتند از مصیبت‌های بزرگ، از رشادتهای، از فرزند از دست دادن‌ها، گویا می‌خواستند مرا آماده کنند من که راضی به رضایت خدا بودم، تسلیم بودم، بالاخره ملاحظه سن و حال و احوال مرا می‌کردند، خوب ایشان که همیشه به ما لطف داشتند ولی آنقدر آمدن و آنگونه سخن گفتند برایم شگفت‌انگیز بود، تا اینکه در منزل یکی از دوستان و در جمعی از یاران دکتر خبر را به من گفتند. استاد اضافه کردند که علی در آستانه هجرت به خراسان آمد و از همه اقوام و خویشان خداحافظی کرد به من چیزی نگفت ولی حال و هوایی عجیب داشت، از کمترین فرصت استفاده می‌کرد و به حرم مطهر مشرف می‌شد، به مزینان رفت و از همه خداحافظی کرد، آن روز آخر دکتر معالج من اینجا بود، و از دکتر هم نوار قلب گرفت و گفت: «دکتر ماشاءالله قلبت مانند قلب یک جوان بیست ساله می‌زند» بعد فرمودند این لطف خدا بود که آن روز این اتفاق بیفتد و حداقل ما بدانیم که دستی تو کار بوده است.

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

### غلامرضا قدسی خراسانی

استاد شاعر بلندآوازه خراسان غزلسرای بزرگ معاصر مجاهد فی سبیل الله، غلامرضا قدسی خراسانی را بسیار می‌ستود. استاد همواره از وی با عنوان مجاهدی پاک‌نهاد، انسانی وارسته با آزر و حیا و زاهدی دنیاگریز و بی‌توجه به جذبه‌ها و کشش‌های دروغین یاد می‌کرد. و می‌فرمود: آقا! آقای قدسی در غزل اعجاز می‌کند! اما بی‌توجهی وی به همه چیز دنیا باعث شده است که هرگز در پی جمع اشعار نغز و پرمحتوی خود نباشد روزی در محضر استاد بودیم، آقایان محمدباقر نوراللهیان، دکتر علی اکبر سرجمعی زنده‌یاد فخرالدین حجازی هم بودند، حاضران خواستند آقای قدسی شعری بخواند، آن زنده‌یاد در نهایت آزر و حیا و سر بزیر دست بر این جیب و آن جیب، کاغذهای به هم ریخته‌ای درآوردند، استاد شریعتی نگاهی به دستان قدسی کردند و فرمودند: نگاه کنید آقا، هیچ در فکر نظم دادن به آثارش نیست، آقایان دیگر هر «رطب و یابسی» را با عنوان غزل و قصیده و ... و با چه شکل و شمایی چاپ می‌کنند، اما ایشان... بعد روانشاد شعری را درباره امام زمان خواندند با این مطلع:

ای خامه شکوه از شب هجران کن  
وی سینه برملا غم پنهان کن  
ای چشم بی فروغ به جای اشک  
خوناب دل روانه به دامان کن  
و با این ادامه:

می‌لاد قائم است ز جا برخیز  
یعنی قیام در ره ایمان کن  
ای رهنمای راه هدی مهدی  
روشن جهان ز چهره درخشان کن  
و با این پایان:

در راه خلق شمع هدی افروز  
دلها به نور علم فروزان کن  
ما را غم تو بی سر و سامان کرد  
فکری به حال بی سر و سامان کن

### علامه طباطبایی

استاد شریعتی از علامه طباطبایی به بزرگی یاد می‌کردند و تفسیر المیزان علامه را افتخار شیعه می‌دانستند، روشن است که استاد شریعتی با علامه طباطبایی اختلاف مشرب داشتند، اما بسی دقت نظر و شیوه تفسیری علامه را می‌ستودند. از جمله برایم بسیار جالب بود که روزی ضمن بزرگداری و احترام به آن بزرگوار فرمودند: «ما عرضه تفکر دینی را به گونه نو و با قلم گویا و در قالب مقاله و کتاب آن گونه که همگان بفهمند، از علامه طباطبایی فرا گرفتیم!»  
و صد البته که استاد بزرگداری کرده‌اند و فروتنی، و گرنه جایگاه استاد در نشر دین و پیشتازی ایشان در ساحت ابلاغ حق برای همگان روشن است.

### آیت‌الله شهید مطهری

برای ثبت در تاریخ و اظهار حق باید بگویم استاد محمدتقی شریعتی شاید از هیچ کس به بزرگی و عظمت استاد مطهری یاد نمی‌کرد. و هرگاه سخن از وی می‌رفت با نهایت احترام از ایشان یاد می‌کردند، در روزی در محضر ایشان از آثار روزآمد سخن رفت و جوانی با طعن گفت علمای اسلام چه کار کرده‌اند و چه نوشته‌اند که جوان را قانع کند استاد اندکی با لحن انکار گفتند: شما عدل الهی را خوانده‌اید و قانع نشدید، آثار آقای مطهری چگونه قانع کننده نیست؟ ستایش استاد از همین عدل الهی بسیار جالب است، چون روشن است که استاد شهید چنان که خود در آغاز فرموده‌اند سبکشان فلسفی و آنهم متکی بر حکمت متعالیه است ولی استاد از آن تجلیل می‌کردند، از کتاب «انسان و سرنوشت» نیز بسیار تجلیل می‌کردند به ویژه از مقدمه بیدارگر آن و در مقامی نوشته‌اند:

جناب آقای مطهری اخیراً رساله بسیار ممتعی به نام ایشان و سرنوشت نوشته‌اند که هر کس بخواهد معنی سرنوشت را به طوری که اسلام خواسته است دریابد می‌تواند به آن مراجعه کند.<sup>۱</sup>

### استاد محمدرضا حکیمی

استاد محمدتقی شریعتی را به استاد علامه محمدرضا حکیمی علاقه و دلبستگی ویژه‌ای بود. نثر جذاب و دلکش و بیان استوار و قلم روان سرشار از زیبایی‌های استاد را می‌ستودند. استاد می‌فرمود برخی از این مقاله‌های «سرود جهشها» ارزش یک کتاب را دارد. استاد گاهی از وضع نابسامان حوزه‌ها و شیوه تعلیم و تربیت می‌نالید و از اینکه استعدادهای درخشان خود را نمی‌تواند نگه دارد تأسف می‌خورد و از جمله روزی می‌فرمود:

از بدبختیهای حوزه است که باید آقای آقا شیخ محمدرضا حکیمی از حوزه برود و حوزه علمیه نتواند این گوهرش را نگاه دارد، ای کاش می‌بودند و پایان مقدمه آثار ارجمندش را با حوزه علوم اسلامی - حکیمی - محمد رضا امضا می‌کردند و نشر می‌دادند.

برای استاد که خود تربیت شده حوزه و برخاسته از حوزه علوم اسلامی بود مهم بود که آثار بلندی چون آثار آقای حکیمی با آن ادبیات فاخر و نگاه بیدارگر حق گرایانه به اسم حوزه نشر یابد.

### نعمت میرزا زاده (م. آزر م)

(م. آزر م) از شاعران بلندآوازه خراسان بود. و در ادب و سخنوری کم نظیر و در سرودن شعرهای آیینی و سوگنامه‌ها و ستایشنامه‌های معصومان (ع) شاید کم‌نظیر، مجموعه‌ای از اشعار وی که در «لیلة القدر» «پیام» آمده است بسیار شکوهمند است.<sup>۲</sup>

۱. فایده و لزوم دین، ص ۲۵۵.

۲. درباره وی از جمله بنگرید به: ادبیات و تعهد در اسلام، استاد محمدرضا حکیمی، ص ۲۷۱ به بعد.

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن،... / محمدعلی مهدوی‌راد

متأسفانه روزگاران دگر شد، آن قصیده‌سرای بزرگ خراسان دگر. استاد، هوش، استعداد، قدرت شعری، شعر فاخر و بلند او را بسیار می‌ستود و اما شخصیت او را نه! آزرَم نیز به استاد عشق و علاقه‌ای شگفت داشت، استاد چون به درخواست بنیان‌حسینه ارشاد برای مدتی به تهران هجرت می‌کنند وی دوری استاد را با قصیده‌ای بلند با این مطلع یاد می‌کند:

ای فائد نجرد تجرد سفر کرده  
ای شمع ز انجمن حذر کرده  
از سینه خاوران چنان خورشید  
برخاسته رو به باختر کرده  
و با این مقدمه در بزرگداری استاد:

به پاس پنجاه سال مجاهدت و پاکبازی استاد محمدتقی شریعتی در راه نشر حقایق اسلامی و معارف انسانی، و به عنوان سپاس و احترام گذاری شاگردی کوچک - از زبان هم شاگردیان بسیار - نسبت به آموزگاری بزرگ، که چنان که شایسته اوست جای ثبت نهایی بزرگداشتش از سوی من همی باید در این کتاب باشد: در ردیف یاد برگزیدگان خدا، که او نیز نشان دهنده راه آنان است و یادآور آنان (لیلة القدر، ص ۱۳۹).

و با این بیت‌ها ادامه می‌یابد:

ای جان جهان دانش و اخلاق  
ای اوج خرد به زیر پر کرده  
ز آنها که ز رنج خود به پروردی  
وز کثرتشان نه کس شمر کرده  
چون گرد، نشسته منتظر در راه  
چون حلقه، دو چشم را به در کرده

شاعر در توضیح این آخرین بیت و این قصیده نوشته‌اند:

این قصیده در بهمن ۱۳۴۴ خطاب به استاد سروده و از مشهد به تهران فرستاده شد، چنان بود که استاد به قصد هفته‌ای به تهران رفته اما سال و ماهی گذشته و حضرتش بازنگشته بود.<sup>۱</sup>

بعدها که شاعر به تهران رخت برکشیده بود، استاد از تحول بل تلون فکری او نگران بود، روزی از استاد پرسیدم، آقای آزرَم از شاگردان شما بود؟ فرمودند به کانون می‌آمد، به من خیلی اظهار علاقه می‌کرد و پس از سرودن آن قصیده بلند درباره من، بارها می‌گفت من درباره هیچ کس این گونه ستایشنامه نسروده‌ام او از استعداد فوق‌العاده‌ای برخوردار است، اما متأسفانه از ثبات و استقامت فکری نه، من در مشهد بسیار مواظبش بودم، نوعی حسادت و رقابت با علی (دکتر شریعتی) داشت چون به تهران رفت و با کسانی در تهران همراه و همدل شد که چندان دل در گرو دین و اسلام و حق نداشتند و ندارند من خیلی نگران شدم، برای آینده‌اش هم بسیار نگرانم.

اکنون تاریخ نشان داد که نگرانی استاد از باب «المؤمن ينظر بنور الله» بوده است. این داوری را ضمیمه کنم به آنچه گفتم که استاد در تنفیص کسی سخن نمی‌گفت و مشهور است که آیت‌الله طالقانی گفته

۱. لیلة القدر، ص ۱۴۱.

بودند: اگر آقای شریعتی از کسی تمجید کرد شاید بشود در آن تردید نمود اما اگر از کسی قدح کرد هیچ تردید در آن نیست.

و خاطراتی دیگر:

روزی در محضر استاد بودیم. جزواتی کوتاه درباره سوره حمد و تفسیر آن را که گویا یکی از شاگردان استاد رقم زده بود به استاد دادند، استاد نگاه کردند، تورقی کردند و بعد فرمودند، اشکالاتی دارد بعد شما را می‌بینم و به تفصیل می‌گویم، وقتی آن آقای نویسنده رفتند!! خیلی با سوز فرمودند آخر این چگونه تفسیر نوشتن است، بسم الله الرحمن الرحیم، به نام خداوند رحمن و رحیم، به نام خداوند و نه به نام زر و زور و تزویر. آقا! قرآن درباره زر و زور و تزویر سخن گفته‌اند، بسیار هم گفته‌اند، چه لزومی دارد بکشیم و زور بزنیم و از همه جای قرآن، زر و زور و تزویر دربیآوریم، عجیب است اینهمه جرئت و بی‌توجهی به مبانی و مقدمات در تفسیر قرآن.

روزی از ترجمه نهج البلاغه‌ای در محضر ایشان سخن رفت (ترجمه - ش) استاد فرمودند این ترجمه پر است از لغزشهای ادبی، گویا آقا! چندان عربی بلد نیست، نثر فارسی خوبی دارد، ترجمه و یا ترجمه‌هایی را برداشته و بازنویسی به نام خود ترجمه‌ای رقم زده است. من تعجب می‌کنم این گونه افراد چه جرئتی دارند که دست به کلام مولی می‌زنند.

پرسیدم استاد شما ترجمه مرحوم جواد فاضل را ملاحظه فرموده‌اید، گفتند: ترجمه نهج البلاغه نیست بخش‌هایی از نهج البلاغه است، از این روی نامش را گذاشته است: سخنان علی(ع). بسیار روان و خواندنی است و در مطرح کردن نهج البلاغه در جامعه به ویژه در میان جوانان بسیار مؤثر بود و هست، اشکال مهمی که دارد ترجمه آزاد است و گاه با افزودنیها در آغاز و انجام و وسط که برای ناآشنا مشکل آفرین است، گاهی برای ورود به متن جمله و یا جمله‌هایی می‌آورد که مراجعه کننده خیال می‌کند سخن علی(ع) است، ولی چنین نیست، مکرر اتفاق می‌افتد که در کانون جوانهایی را که وادار می‌کردم مقاله بنویسند و بخوانند تا رشد کنند، در ضمن نوشته می‌خواندند، مولی می‌فرماید چه و چه ... و من که به تمام نهج البلاغه اشراف داشتم می‌دانستم اینها سخنان جواد فاضل است و نه امام، چقدر خوب است بلندمندی ویرایش کند و این افزودنیها را داخل گروه بگذارد تا اثر سوء نداشته باشد.

روزی در محضر استاد بودیم از ایشان پرسیدم استاد درباره کتاب «شهید جاوید» نظر شما چیست؟! فرمودند کتاب محققانه‌ای است. بسیار تحقیقی اما خوب، روشن است از گفته‌ها و نوشته‌های ما که من با مقدمات و نتایج بحث مخالفم ولی اینها از ارزش کتاب نمی‌کاهد، کتاب بسیار عالمانه است. بعد استاد فرمودند من در آستانه سفر حج با کاروان حسینی ارشاد بودم، آقای صالحی نسخه‌ای از کتابش را که هنوز چاپ نشده بود به من داد تا بخوانم و اظهار نظر کنم، در سفر خواندم، پس از سفر به منزل بنده آمدم. به ایشان گفتم: کتاب شما، کتابی تحقیقی و عالمانه است مصادر را خوب دیده‌اید و خوب هم بررسی کرده‌اید، گو اینکه من با مقدمات بحث شما و نتیجه‌ای که گرفته‌اید موافق نیستم، اما زحمات شما را می‌ستایم نکته دیگر اینکه لحن شما گزنده است، عالمان ما افتخار ما هستند، گاهی تغییر شما از آنها خوب نیست. من این

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

را به علی هم گفته‌ام (مقصود فرزند ایشان دکتر علی شریعتی است) که دشمن این نوع فکرها را نمی‌پسندد. فکری که حرکت بیافریند و بیداری ایجاد کند نمی‌پسندد و می‌کوشد در نطفه خفه کند و بکوبد. اما این تعبیرات را به کار بردن مثل این است که پتک را به دست خود به دشمن بدهید و بگویید بزن توی سر من. بگذارید دشمن بخشی از وقتش را برای یافتن پتک صرف کند و شما با نوع نوشتن به دشمن کمک نکنید. ۵. از جمله کسانی که به خانه استاد رفت و آمد داشتند و من در محضر استاد ایشان را می‌دیدم، آقاههرانی بود، علی مرادخانی ارنگه معروف به شیخ علی تهرانی. که در آن روزگاران از عالمان مشهود مقدس و از استادان حوزه علمیه مشهد و مورد توجه بزرگان بویژه انقلابی‌ها بود؛ با روحیات و خلق و خوی ویژه<sup>۱</sup> در سالهایی که از مشهد هجرت کرده در قم مشغول تحصیل بودم. در فرصت تعطیلی به مشهد رفته بودم به محضر استاد رسیدم، استاد در کهولت سن بود و بسی لاغر و نحیف و نشستن برخاستن برایش دشوار. درب حیاط را اندکی باز می‌گذاشتند و به کسانی که آهنگ رفتن داشتند با صدایی که آهنگ «فته» داشت می‌فرمودند: در را پیش کنید یعنی نیندید. نشسته بودیم که ناگهان آقای تهرانی وارد شد. و شروع کرد به تند و تند حرف زدن متوجه من شد و پرسید کی آمده‌ای، جواب دادم، گفت قم چه خبر جواب دادم، گفت مراجع چه می‌کردند و قبل از آنکه جواب دهم به طعن گفت: حتماً مشغول حفظ بیضه اسلام بودند. و مطالبی دیگر، آنگاه اوراقی را که نفهمیدم چیست به استاد دادند و برخاستند، هنوز استاد در حال برخاستن برای بدرقه بودند که درب را محکم به هم زدند و رفتند. استاد نشستند و در حالی که مسیر او را می‌نگریستند فرمودند: مجسمه زهد است، حیف تند است و سه بار تکرار کردند.

اکنون که یادها و خاطره‌هایم را از آن استاد عزیز و مفسر بی‌بدیل قرآن به فرجام می‌برم، باید از دوست عزیز و فرزانه‌ام حضرت استاد دکتر رسول جعفریان، همدل و همراه بسیار دیرین - که زمینه نشستن بر بال خاطره را برایم فراهم آورد که به دور دستها پرواز کنم و به روزگاری بروم که «داغ بود و دریغ» «مشت بود و درفش» اما زیبا و ارجمند - سپاسگزاری می‌کنم برای آن بزرگوار که در این سالهای حضور در کتابخانه سترگ مجلس شورای اسلامی کاری کارستان کرد در همه جا و در هر جا توفیق و سلامت آرزو می‌کنم.

۱. درباره وی بنگرید به: جریانها و سازمانهای مذهبی سیاسی در ایران، رسول جعفریان، ۸۴۱ به بعد.

بر بال خاطره، یاد و خاطره‌ای چند از مفسر بزرگ قرآن... / محمدعلی مهدوی‌راد

پس از حیات استاد سید علی در راه نغمه این کتاب  
تعمیر شده است این کتاب تقدیم است به استاد  
محمد علی مهدوی راد  
۱۳۵۵

۴۱۱۷۷

فایده

و

نزوم

دین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

گفتار:

استاد محمد تقی شریعتی